



شاهین شهیدی

هنگامیکه طفل پس از گذشتن خطرات ناشی از بیماریها و حوادث دوران کودکی به سنین شش و هفت میرسد . بیش از آنچه به برنامه های بهداشتی محتاج باشد نیازمند برنامه های آموزشی و

تعلیماتی است . اگرچنین برنامه های مورد توجه و بررسی دقیق قرار نگیرد و کودکان بدون برآورده شدن نیازهای آموزشی شان به سنین بلوغ برسند نخواهند توانست در امر

پیشبرد طرح‌های مربوط بتوسعه و رشد اقتصادی هماهنگ ، نقش و سهم کافی و مؤثر داشته باشند و از این رو بسیاری از این طرح‌ها - بویژه در کشورهای در حال توسعه - با کمبودهای ناشی از تربیت نشدن متخصصان و کارشناسان لازم رو برو خواهد شد . کما اینکه مشاهده میشود در کشورهای در حال توسعه نیمی از آن گروه افراد که در سنین آغاز تحصیلات هستند نمیتوانند از وسائل و تعهدات کافی در این زمینه برخوردار شوند و از این رو قادر نیستند در جریان دگرگونی و تحولی که در دنیای امروز کاملاً چشمگیر است چنان مهارت و دانش‌اندوزند که بکار آید . آمار نشان میدهد که در سال تحصیلی ۸ - ۱۹۵۷ بطور کلی اندکی بیش از نصف اطفالی که در کشورهای توسعه نیافته به هفت سالگی رسیده اند بمدارس راه یافته اند .

«حق تعلیم یافتن و تحصیل کردن» در اعلامیه جهانی حقوق بشر بوضوح قید شده است و مسلم بنظر میرسد و کلیه کشورها نیز با پذیرفتن این اعلامیه حق مذکور را برسمیت شناخته اند اما بهر حال باید در نظر داشت که توجه باین حق برای کشورهای توسعه نیافته بیش از ممالک

پیشرفته حائز اهمیت است .

دردهه ۶۰ - ۱۹۵۰ گسترش تعلیمات و آموزش بویژه در سطح ابتدائی و متوسطه کاملاً بچشم میخورد و مثلاً در کشورهای عربی زبان تعداد مدارس ابتدائی دو برابر ، مدارس متوسطه سه برابر و دانشگاهها نیز دو برابر شد و میتوان گفت که هر چند در حال حاضر آمار دقیقی از دهه ۷۰ - ۱۹۶۰ تهیه نشده اما بهر حال پیشرفت در این زمینه همچنان ادامه یافته است . با وجود این باید خاطر نشان ساخت که هنوز از آنچه در اعلامیه جهانی حقوق بشر بعنوان هدف نام برده شده ، بسیار فاصله داریم زیرا هنوز بسیاری از کودکانی که پس از اتمام دوره ابتدائی نمیتوانند بتحصیلات متوسطه و عالی ادامه دهند .

در یکی از آمارهای اخیر یونسکو خاطر نشان شده که در کشورهای پیشرفته علیرغم گسترش مدارس ابتدائی ۲۸ درصد ثابت نامها در مدارس متوسطه و ۵ درصد آن در مدارس عالی صورت میگردد ، و وضع در کشورهای با درآمد ملی و درآمد سرانه کم ، از این هم بدتر است . بدین معنی که تنها ۱۰ درصد ثابت نامها در مدارس متوسطه یک در صد در مدارس عالی صورت میگیرد که خود حکایت از فقر

آموزش و وسائل آموزشی میکند . سال ۱۹۵۷ نمایندگان کشورهای آسیائی در کراچی جمع شدند تا در باره مسائل و طرق ارائه راه حل آنها بمذاکره پردازند . در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که کلیه کشورهای شرکت کننده در درجه اول بکوشند تا میزان بیسوادی را در کشور خود بحد اقل تقلیل دهند و از دیگر سوی بفرامه آوردن وسائل و بدست دادن زمینیهائی پردازند که نتیجه آن افزایش تعداد افرادی باشد که در بخش آموزش متوسطه و عالی بتحصیل میپردازند .

نمایندگان ملل عربی زبان در بیروت قطعنامه ای انتشار دادند که مطابق آن در این کشور بگسترش آموزش توجه فراوان خواهد شد و شاید اگر جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ نبود ، برنامه های مربوط به گسترش آموزش و پرورش ، تعلیم یافتن زنان و دختران ، توسعه تعلیمات حرفه ای و ساختن مدارس تازه با سرعت بیشتری ادامه مییافت و امروز در صد بیسوادان و نیز کسانی که از سطوح بالاتر آموزش برخوردار میشوند بالاتر میرفت . امروز هنگام برنامه ریزی توسعه ملی به ارزیابی نتایج سطوح مختلف نظام آموزشی و به عبارت

بهرتر بررسی تعداد افرادی که هر ساله از مدارس مختلف فارغ التحصیل میشوند میپردازند و در آنحال میکوشند که کمبود پرسنل را در زمینه‌های مختلف با برنامه ریزی کامل و مؤثر جبران کنند تا در آینده از نظر متخصص و کارشناس کمتر در مضیقه باشند. ضعف آموزش متوسطه در کشورهای در حال توسعه، روز بروز بیشتر آشکار میشود و رهبران این ممالک و برنامه ریزان بآن توجهی افزون نشان میدهند. زیرا که در نتیجه همین مسأله، کمبود قابل ملاحظه‌ای از نظر پرسنل متوسطه بوجود میآید یعنی افرادی چون سرکارگر و ناظر برای کارهای بازرگانی و صنعتی معلمان مدارس ابتدائی، راهنمایان و دستیاران عملیات کشاورزی، پرستاران و تکنیسینهای خدمات بهداشتی و رفاه اجتماعی باندازه کافی یافت نمیشوند.

کنفرانس کشورهای افریقائی در امور آموزش که بسال ۱۹۶۱ تشکیل شد توصیه کرد که کشور های افریقائی تا سال ۱۹۶۶ چنان وسائلی فراهم آورند که تعداد دانش آموزان مدارس متوسطه دو برابر شود و به ۹۹ درصد تعداد گروه سنی که باید به این قبیل مدرسه‌ها راه یابند، برسد و درعین حال مدارس ابتدائی چنان

گسترش یابد که توانائی افزایش تعداد شاگردان را بمیزان يك سوم داشته باشد و بدین ترتیب دست کم ۵۰ درصد از افرادی که در سنین ورود بمدرسه ابتدائی هستند فرصت و امکان راه یافتن با نریابند.

کشورهای در حال توسعه علاوه بر تطبیق نیازها، امکانات و وسائل آموزش باید با افزایش جمعیت نیز توجه نشان دهند و بر اساس میزان بالا رفتن تعداد سکنه و بطور کلی افزایش مولید در صدد فراهم کردن امکانات و وسائل تازه‌ای باشند که جوابگری تعداد بیشتری از افراد شائق تحصیل باشد که در سالهای آینده به شش و هفت سالگی میرسند. مطابق برآورد اخیر یونسکو ۷۷ میلیون از کودکان جنوب و جنوب شرقی آسیا بعلت فقدان وسائل آموزشی از رفتن بمدرسه ابتدائی محرومند و تعداد آنها در سال ۱۹۸۰ به ۱۳۰ میلیون خواهد رسید.

کیفیت آموزشی که بآن گروه خوشبخت از کودکان کشورهای در حال توسعه که میتوانند بمدارس راه یابند داده میشود نیز بنوبه خود قابل تأمل است زیرا اغلب معلمان مدارس ابتدائی از شیوه‌های بدوغلط استفاده میکنند و بویژه در یکی دو سال اول که آموزش از کیفیتی بسیار بد برخوردار است نتیجه آن مطابق

انتظار نیست. باین علت باید به دلایل دیگری نظیر کمبود معلم و مدرسه، کتابهای تحصیلی، وسائل مدرسه و سایر کمکهای تعلیماتی نیز توجه داشت تا بوخامت وضع پی برد.

نوع و شیوه آموزش کودکان در کشورهای توسعه نیافته اغلب کمتر از حد لازم با ویژگیهای روانی و محیطی آنها تطبیق یافته و تعدیل شده است. برخی جنبه های آموزشی مانند تعلیمات حرفه‌ای، آموزشهای بهداشتی و نیز تعالیم مدنی به فراموشی سپرده میشود. بطور کلی علاقه بکارهای دقتی بیش از علاقه بکارهای دیگر دیده میشود و تقاضا برای این قبیل مشاغل روزافزون است و همین امر باعث میشود که انجامد آموزش باقی بماند و کمتر در جهت تحول گامی برداشته شود. اما با وجود این، در سالهای اخیر جنبش جالبی در کشورهای در حال توسعه و نیز پیشرفته بوجود آمده تا برنامه‌های آموزشی را با احتیاجهای زمان تطبیق دهند و کودکان را برای مقابله با مسائلی که در محیط زندگی خود با آن روبرو خواهند شد آماده سازند.

کودک را میتوان از طریق آموزش عملی در کشاورزی، حرفه‌ها، اقتصاد خانگی، علوم بهداشت و تغذیه با دانش

مهارتهای لازم مجهز کرد تا بتواند نقش مفیدی در توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور داشته باشد. همچنین اگر او در اجتماعی رو به توسعه زندگی میکند باید عادات و مشخصات جدیدی در مدرسه بیابد که بتواند وی را کاملاً موفق گرداند. بویژه در کشوری که قصد دارد یک باره از مراحل بدوی کشاورزی خود را به زیر بنای صنعتی برساند. پروفیسور لوئیس استاد دانشگاه «وست ایندیس» در این باره مینویسد:

«یک نظام صنعتی برای نیروی انسانی، تقاضائی دارد کاملاً متفاوت با نظام کشاورزی. مثلاً باید گفت که در این دو نظام آهنگ کار تفاوت کلی دارد. در کشاورزی طی دوره‌ای از سال باید کاشتن و برداشت محصول انجام گیرد، در این دوره چه بسا که کشاورز از بام تا شام کار میکند و کمتر با استراحت میرسد در حالیکه پس از آن یک دوره بیکاری را میگذرانند. یعنی دوره‌ای را که در آن کشاورزی میسر نیست و بناچار باید خانه نشین شود. اما در صنعت هر فرد باید پنج یا شش روز از هفته را بکار بگذراند و روزی دست کم ۸ تا ۹ ساعت کار کند. بنا بر این باید افراد را برای اشتغال در صنایع آماده کرد و تعلیم داد تا به انضباط خوگیرند.

از این گذشته در کشاورزی هر شخص با گرفتن تصمیمات متعدد به کارهای مختلفی دست میزند و تا حدودی استقلال دارد. اما کارخانه‌که هر کس زیر نظر شخص یا اشخاص بالاتر بکار مشغول است استقلال خود را از دست میدهد و درست آنچه را میگویند انجام میدهد، کاری که معمولاً در کوتاه مدت غیر قابل تغییر است، و در عین حال مکانیسم جامعه صنعتی پیچیده تر از کشاورزی است. این جامعه کمتر بنحسب فرد اتکا دارد و برای زندگی در آن باید کشاورز سابق، تعلیم بگیرد».

لوئیس در پایان اضافه میکند: «برای تطبیق یافتن تعالیم مدرسه با نیازمندیهای تکنیکی تلاش فراوان شده، اما در مقایسه با این کوشش بمراتب تلاش کمتری بعمل آمده تا جوانان را برای بدست آوردن مشخصاتی که لازمه زندگی در جامعه صنعتی است یاری کنند».

موانع فیزیکی گسترش و توسعه نظام آموزشی در بیشتر کشورهای در حال توسعه عبارتست از توانائی محدود برای تربیت معلم، کمبود ساختمان و تجهیزات - بویژه در سطح مدارس متوسطه که در آن آزمایشگاه و کتابخانه وسیع لازم است - و نیز کمبود کتب درسی و سایر وسائل مربوط به آموزش. کلاسهائی که در آن همه شاگردان از یک کتاب استفاده

میکند کم نیست.

برای گذشتن از این موانع و از بین بردن آنها باید منابع مالی بیشتری را بآموزش تخصیص داد. گسترش تعلیم و تربیت را میتوان از جمله برنامه‌های سرمایه‌گذاری شمرد که در بلند مدت نتیجه میرسد. این یکی از پرهزینه‌ترین برنامه‌های دنیا محسوب میشود که معمولاً نمیتوان با استفاده از وام‌های بانکهای بین‌المللی بدان اقدام کرد. اگر کشورهای افریقای بخوانند به هدف خود در سال ۱۹۸۰ که پذیرش صد در صد کودکان هفت ساله در مدارس ابتدائی، پذیرش ۲۳ در صد در متوسطه و دو در صد در سطوح بالاتر است برسند باید سالانه ۶ در صد درآمد ملی خود را به تغذیه مالی طرحهای آموزشی اختصاص دهند و بطریق اولی اگر بخوانند نظام آموزشی خود را تکمیل کنند ناچارند که این سرمایه‌گذاری را به ۸ در صد درآمد ملی برسانند.

حال اگر باین مسأله توجه شود که درآمد دولت در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته کمتر از ۸ در صد درآمد ملی است، مشکل اساسی نمایان میشود، و برای آن در حال حاضر نمیتوان جز کمکهای بین‌المللی راه حلی عملی و کامل ارائه کرد.